

سیف‌الدین باخرزی و دو مجلس منتشرنشده از او^۱

علی نویدی ملاطی*

با یاد استاد ایرج افشار

چکیده

سیف‌الدین باخرزی از مشاهیر عرفای قرن هفتم هجری است که در منابع کهن از اشعار و نامه‌ها و مجلس‌گویی‌های او یاد شده است. با این حال، تا کنون مجلسی از او به صورت کامل به چاپ نرسیده تا نمونه‌ای باشد برای تحقیق دربارهٔ مجالس او. مجالس او جزو قدیم‌ترین نمونه‌های مجالس زبان فارسی است که برای شناخت بیشتر حالات و روحیات باخرزی مفید است. در این مقاله دو مجلس نویافته از سیف‌الدین باخرزی تحلیل و تصحیح شده است.

کلیدواژه‌ها: سیف‌الدین باخرزی، مجلس‌گویی، افشار، بخارا، آثار باخرزی

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۱۳ تاریخ پذیرش: ۹۶/۲/۱۷

۱. از دوستان عزیزم، آقایان محسن ذاکرالحسینی و علی صفری آق‌قلعه، که این نوشته را قبل از چاپ خواندند و نکات مهمی را یادآور شدند، سپاسگزارم.

* پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی / ali.navidimalati@gmail.com

مقدمه

ابوالمعالی سعید بن المطهر بن سعید بن علی بن الحسین بن علی الباخری (۹ شعبان ۵۸۶-۲۵ ذی القعدة ۶۵۹ق) (باخرزی، ۱۳۵۳: ۳۲۳) مشهور به «شیخ عالم» (باخرزی، ۱۳۴۵: ۸۶) و «خواجۀ فتح آبادی» (قندی، ۱۳۳۴: ۶۴)، عارف معروف قرن هفتم و مرید شیخ نجم الدین کبری (۵۴۰-۶۱۸ق) بود. دربارهٔ سیف الدین کم و بیش مطالبی به نگارش درآمده است. جامع ترین نوشته درباره او، مقاله ایرج افشار با عنوان «سیف الدین باخرزی» در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات است (← افشار، ۱۳۴۱)

شاید تنها دو نکتهٔ دیگر بتوان به نوشتهٔ افشار اضافه کرد: اول وصف جالب شرف الدین عبدالله شیرازی (۶۶۳-۷۲۸ق) از اوست که در آن به شیوهٔ متمایز وی در «تذکیر» اشاره کرده است: «و شیخ الشیوخ سیف الدین الباخری - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - که مقتدای عهد و قطب دور و شاهباز علم طریقت و پاکباز عالم حقیقت بود، در شیوهٔ تذکیر تقریری چون همت خود بلند داشت و در توحید ذات و تمجید صفات تلفیقی چون وحدت دور از مانند» (وصاف شیرازی، ۱۳۳۸: ۱/۱۵).

وصاف در ادامه با سرودن دو بیت برای سیف الدین و شیوهٔ سخن او، حق مطلب را به تمامی ادا می‌کند: «معنی بدیع شریف که در ایضاح خجلت ده آفتاب می‌شد و لفظی عذب لطیف که قطعهٔ کاتب در صفت روانی از شرم آن چون این ردیف آب، بیت:

ای آنک با لطافت الفاظ عذب تو تشویر می‌خورد ز خجالت روان آب
لولو چو قطره بود ز لفظ تو یاد کرد وز شرم غوطه خورد و نهان شد میان

(همانجا)

دوم، مدح او از سوی شاعری به نام «فخرالدین حامدی» در سفینهٔ ترمذ (محمد بن یغمور، ۱۳۹۶: ۱۵۱) که بر خلاف اظهار نظر مصحح کتاب (قس. همان: «مقدمه»، سی و هفت) از شاعران قرن پنجم نیست و در شمار هم‌روزگاران سیف باخرزی است. نمونه‌ای از دست‌نوشتهٔ او نیز تا امروز بر جای مانده که در تحقیقات مربوط به دست‌نویس‌های اصل می‌تواند به کار آید. مطابق تصریح وی در انجامهٔ این دست‌نویس، در این تاریخ در بخارا حضور داشته است.

تا دو تنها یابند تا خود این دولت کلام صاحب اقبال را روی تلمیح و التمجید و التعلیل
و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلمه العبد المذنب العبد المذنب العبد المذنب
من الحسن بن علی النجاشی بنی راعی غزاة بصره الاعم غزاة بصره الاعم غزاة بصره
و بصره الاعم غزاة بصره الاعم غزاة بصره الاعم غزاة بصره الاعم غزاة بصره الاعم

انجامه متن وصایای باخرزی به سیدشمس‌الدین محمد بن حسن بن علی حسینی به خط باخرزی در روز دوشنبه غزه شعبان سال ۶۲۹ در بخارا (← باخرزی، ۱۳۵۳).

مجلس گویی

مجلس گویی که باخرزی از آن به عنوان «تذکیر» یاد کرده (باخرزی، ۱۳۴۰: ۱۵) در ممالک اسلامی از قدیم‌ترین دوران رواج داشته و به زمان ما رسیده است. تذکیر نوعی سخنرانی فی‌البداهه درباره موضوعات عمدتاً اخلاقی با استفاده از چاشنی آیات و احادیث در قالب وعظ بوده است. معمولاً شیخ روی کرسی (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۸۳/۱) یا منبر می‌نشسته و مقرر برای شروع مجلس، آیاتی از قرآن را تلاوت می‌کرده است^۱ (باخرزی، ۱۳۴۵: ۲۱۱/۲؛ پورجوادی، ۱۳۸۰: ۶-۷). سخنران برای ارائه هرچه بهتر مطالب، معمولاً در مطاوی کلام خود جابه‌جا از اشعار فارسی و عربی، آیات قرآن و تمثیلهای با زبانی ساده و صمیمی و نزدیک به گفتار استفاده می‌کرد (← افشاری‌نیا و دیگران، ۱۳۹۴: ۹۰). از آنجا که مخاطبانی - و عمدتاً مردان - در این گونه مجالس حضور داشتند و سخنان گوینده را یادداشت می‌کردند، ممکن بود حین یادداشت‌برداری جملات و عباراتی از قلم بیفتند و از نظر معنایی دچار نقص شود. نمونه این گونه نقائص در مقالات شمس دیده می‌شود که نباید به پای نقص نسخه‌های موجود نوشته شود. در واقع بسیاری از این افتادگی‌ها را می‌توان از عوارض یادداشت‌برداری از تقریرات گوینده دانست: «این قبیل یادداشت‌های شتاب‌آلود و

۱. ظاهراً در برخی موارد سخنرانان مقریان خاص خود داشته‌اند چنان‌که استاد عبدالرحمن مقری خاص ابوسعید ابی‌الخیر بود (نک: محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۰۱/۱).

درهم برهم را معمولاً پس از تنظیم و تنقیح در وقت فراغت بازنویسی می‌کردند و آن را به نظر شیخ یا استاد می‌رسانیدند» (موحد، ۱۳۷۵: ۱۸).^۱

مجالس معروف در زبان فارسی

مجالس مشهوری از بلندپایگان زهد و عرفان در زبان فارسی بر جای مانده که دارای فوائد تاریخی، اجتماعی و ادبی بسیار است. برخی از مهم‌ترین این مجالس عبارتند از: مجالس شیخ احمد غزالی (۴۵۲-۵۲۰ق)، مجالس عارفان (بیست و دو مجلس نویافته از ابوسعید ابی‌الخیر، خواجه یوسف همدانی و عارفی ناشناخته) (قرن پنجم و ششم)، مجلسی از عبدالکریم شهرستانی (۴۷۹-۵۴۸ق) (مندرج در: شهرستانی، ۱۳۳۵: ۱۸-۳۳)، المجالس و المواعظ از جمال‌الدین استاجی (۵۷۱-۶۴۴ق)، مقالات شمس از شمس‌الدین تبریزی (۵۸۲-۶۴۵ق)، مجالس سبعة و فیه مافیة از مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۶۰۴-۶۷۲ق)، فوائدالنفواد از نظام‌الدین اولیا (۶۳۳-۷۲۵ق)، چهل مجلس (علاءالدوله سمنانی) (۶۵۹-۷۳۶ق) تحریر امیراقبال سیستانی، و ملفوظات خواجه عبیدالله احرار (۸۰۶-۸۹۵ق) تحریر میرعبدالاول نیشابوری و محمدامین کرکی.

آثار

با نگاهی اجمالی به بازمانده‌های اندیشگی باخرزی، می‌توان به میزان علاقه و توجه او به شعر فارسی پی‌برد. در این بین وجه شاعری او نیز حائز اهمیت بسیار است. در مجموعه‌هایی که از او سالها پیش به چاپ رسیده، مجموعاً ۱۴۱ رباعی دیده می‌شود (← افشار، ۱۳۴۱: ۴۳-۴۴) که از تعلق خاطر وی به این قالب شعری حکایت دارد. آثاری که

۱. در سال ۱۹۹۹م کتابی با عنوان *The majlis: interreligious encounters in medieval islam* که مجموعه مقالاتی از نه نویسنده با موضوع مجالس است، به چاپ رسید که جدیدترین تحقیقات در این باره است. از جناب آقای احمدرضا رحیمی ریس که این کتاب را به بنده معرفی کردند سپاسگزارم. مشخصات چاپی کتاب چنین است:

The Majlis: Interreligious Encounters in Medieval Islam, Edited by Hava Lazarus-Yafeh, Mark R. Cohen, Sasson Somekh, and Sidney H. Griffith. Wiesbaden: Harrassowitz, 1999.

از باخرزی تا کنون به چاپ رسیده، اعم از کتاب یا رساله، نامه و شعر، به قرار زیر است:

۱. رساله در عشق (ابتدا در: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال هشتم، تیر ۱۳۴۰، شماره ۴ (از صفحه ۱۱ تا ۲۴) و سپس در سال ۱۳۵۹ به همراه سوانح العشاق غزالی به صورت کتابی مستقل با نام دو رساله عرفانی در عشق از سوی انتشارات روزبهان به چاپ رسید).

۲. فتاوی و واقعات، با عنوان «خلوت درویشان در فتاوی عرفانی باخرزی»، تصحیح علی صدراپی خویی، وبگاه مجلس شورای اسلامی.

۳. اشعار باخرزی (← افشار، ۱۳۴۱: ۴۳)

۴. وصایای سیف‌الدین باخرزی برای سید شمس‌الدین محمد بن حسن بن علی حسینی (← باخرزی، ۱۳۵۳ش)

۵. نامه سیف‌الدین باخرزی به سعدالدین حمویه، اندرزنامه صوفیانه به سالکان و مریدان خود (← پورجوادی، ۱۳۸۰ش)

۶. منقولات از اوراد الاحباب در مقامات و کرامات سیف‌الدین باخرزی ذیل نماز احزاب (← باخرزی، ۱۳۴۱ش)

ظاهراً شیخ «روزنامه» ای داشته که وقایع روزانه، اعم از حالات و رفتار خود و اتفاقاتی که در طول زندگی اش روی می‌داده را در آن ثبت می‌کرده است. ناگفته پیداست که چنین یادداشت‌هایی اگر تا روزگار ما باقی می‌ماند، تا چه اندازه می‌توانست از منظر زبانی، ادبی و البته شناخت حالات و روحیات باخرزی مفید باشد: «شیخ العالم سیف‌الدین باخرزی را رضی الله عنه روزنامه بوده است پنهانی که بعد از وفات شیخ آنرا دیده‌اند که حرکات و سکنات جمیع عمر شیخ را بر آنجا ثبت کرده و هر هدیه که بحضرت شیخ آورده بودند تا بخمره جُغرات که پیرزنی آورده باشد نبشته و نماز و دعایی که در عوض آن شیخ کرده بود نبشته تا بحدی که مدت طهارت و حیض زنان و کنیزکان و اختلاف او چنانک حکم شرع است ثبت بوده است تا نباید که سهو شود. و هر جفایی و جوری که دشمنان و حاسدان در حق شیخ کرده‌اند و شیخ در شب چند رکعت نماز در عوض آن جور و جفا برای آن کس گزارده است و دعای خیری که او را کرده بود آن جمله در روزنامه ثبت بود.» (باخرزی، ۱۳۴۱: ۶۲)

از جمله دست‌نویس‌های چاپ‌نشده او «اقتضاء حکمت الهی» است (دراپتی، ۱۳۸۹:

۸۰/۲). همچنین ترجمه احوال شیخ سیف‌الدین باخرزی در دست‌نویسی از کتابخانه ملک به شماره ۲۸۸۵/۶ مورخ ۸۸۲ق موجود است (همان: ۱۱۱۸/۲).

موضوع مجالس

بحث اصلی مجلس اوّل قیامت است که در ادامه آن - بر اساس تداعی معانی - با استفاده از آیات قرآن، بحثهای اخلاقی مشابه دیگری نیز مطرح می‌شود. در این مجلس نیز به مانند بسیاری دیگر از مجالس فارسی، بعد از ذکر آیاتی از قرآن، در مطاوی سخن به کرات به آیات، احادیث و ماثورات استشهاد شده است. همچنین در آن از مصرع‌های فارسی (هشت بار)، ابیات فارسی (سیزده بار) و ابیات عربی (دو بار) استفاده و لفظ «شعر» و «بیت» به سنت متون کهن بدرستی برای ابیات عربی و فارسی به کار برده شده است.^۱ در این میان، کاربرد مناسب تمثیل و حکایات کوتاه بر لطافت و جذابیت آن در مقام پند و موعظه افزوده است. نکته قابل توجه درباره مجلس حاضر اینکه سیف‌الدین بخشهایی از سخنان خواجه عبدالله انصاری را در مجلس خود ذکر کرده که به نظر می‌رسد این یادکرد به همراه قطعاتی که صاحب حیره الفقها^۲ از خواجه عبدالله نقل کرده، جزو کهنترین منابعی باشند که قولی از خواجه عبدالله در آنها آمده است.

مجلس دوم که در ماه رمضان ارائه شده درباره دشمنی با نفس است که به اعتقاد باخرزی، روزه بهترین راه مبارزه با اوست. از این رو، بحث مربوط به شیطان و تشبیه ادعای او به ادعای فرعون را طرح می‌کند و با بیانی تمثیلی این‌گونه نتیجه می‌گیرد که ادعای محال این دو در نتیجه سیری بوده و اگر غیر از این بود چنین محالی بر زبان نمی‌آوردند. در ادامه با ذکر فواید گرسنگی و مضار سیری در قالب جملاتی آهنگین، در صدد اثبات مدّعای خود برمی‌آید.

نثر مجالس

نثر مجلس اول - همان‌طور که انتظار می‌رود - بسیار ساده و نزدیک به زبان گفتار است. جملات آن معمولاً کوتاه است و افعال در آن تکرار شده است. جملات پرسشی بسیاری در

۱. غالباً کاربرد «بیت» برای اشعار فارسی و «شعر» برای اشعار عربی بوده است. نک: ریاحی، ۱۳۷۵: ۴۷.

۲. برای اطلاع بیشتر نک: صفری، ۱۳۹۱.

متن مجلس به کار رفته که به نظر می‌رسد شیوه‌ای مؤثر در جلب توجه مخاطب به شنیدن جواب پرسش و در نتیجه اقناع مخاطب بوده است. کاربرد صنایع بدیعی چون سجع در متن مجلس، چنان طبیعی است که خواننده بعد از خواندن یا شنیدن مجلس، کاربرد این صنایع را در متن چندان احساس نمی‌کند. با نگاهی اجمالی به این مجلس، تسلط کم‌مانند باخرزی بر قرآن و حدیث، حکایات و تمثیلهای و ابیات فارسی و عربی و به‌کارگرفتن مناسب آنها به اقتضای حال مخاطب به هنگام سخنرانی آشکار می‌شود. بر این اساس است که درک توصیف ستایش‌آمیز و صاف از مجالس او آشکارتر می‌شود. از آنجا که بیان باخرزی در اظهار مفاهیم ذهنی‌اش ساده و روان است، متناسب با آن، تعابیر دلپذیری در آثار خود و از جمله در این مجلس به کار برده است. لغات و تعابیری چون فرود، خوباز کردن، شکستگان، رُوش، چشم‌زده، باشیدن، کلیدان، درافزار، استوار کردن، هم‌زانو، نابوده، ناشنوده و به خلل شدن از آن جمله است.

نثر مجلس دوم نیز به مانند مجلس اول ساده و مسجع است و ضرب‌آهنگ کلام در جملات کوتاه به خوبی در انتقال مفاهیم مؤثر افتاده است. تنها تفاوت این مجلس با مجلس اول از منظر سبک بیان این است که باخرزی در این مجلس ضرورتی برای نقل اشعار فارسی یا عربی ندیده و در عوض با مسجع‌تر کردن کلام جبران مافات کرده است.

نسخه‌شناسی

تا جایی که نگارنده جست‌وجو کرده، تنها به سه مجلس از باخرزی در فهرس اشاره شده است: یکی از مجالس مندرج در مجموعه‌ای است به شماره M 1402 که در دانشگاه لس‌آنجلس نگهداری می‌شود (دانش‌پژوه - حاکمی، ۱۳۶۲ش: ۷۲۹). مجلس دوم متن مصحح حاضر است که به شماره ۸۸۹۱/۳ در هشت صفحه (از صفحه ۳۴۶ تا ۳۵۳) در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است (درایتی، ۱۳۸۹ش: ۲/۹). مجلس سوم مندرج در مجموعه‌ای از کتابخانه‌ی ایاصوفیه به شماره ۴۸۱۹ است (دانش‌پژوه، ۱۳۴۸: ۴۱۶/۱). متن مصحح این دو مجلس اخیر به سبب احتوا بر ارزش‌های ادبی و زبانی و البته عرفانی و نیز کمک به شناخت بیشتر افکار و شخصیت باخرزی در اینجا ارائه می‌شود. دست‌نوشته مجلس اول نسبتاً جدید، به دو خط متفاوت و تا اندازه‌ای مغلوط است. آگاهان

به تصحیح متن به‌خوبی می‌دانند که تصحیح متن بر اساس یک نسخه واحد، آن هم مغلوط و جدید چه اندازه دشوار است. از این رو در تصحیح مجلس اول تنها به دلالت قرائن و امارات درونی و بیرونی در برخی اغلاط مسلم دست برده و صورت صحیح آن در متن آورده شد. در مواردی نیز با اینکه نگارنده از نادرستی کلمه یا کلماتی در متن اطمینان داشت، به دلیل نبودن قرائن کافی برای حدس صورت صحیح، به همان صورت در متن نگه داشته شد. دست‌نویست مجلس دوم نسبتاً کهن، از قرن هشتم و دارای ضبطهای اصیل‌تر است. با وجود این، از صحت ضبط برخی کلمات اطمینان حاصل نشد، و لذا به همان صورت مضبوط در متن، حفظ شد.

الف: مجلس اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَوْلُهُ تَعَالَى، وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ^۱، رَبَّنَا هَوِّنْ عَلَيْنَا الشَّدَائِدَ، أَشْغَلْنَا بِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. قَالَ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ: وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ^۲، وَقَالَ تَعَالَى: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ^۳، يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ^۴، لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا^۵، وَ أَشْرَقَتِ^۶ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا^۷.

دو چراغ بود بر روی تو بازگرفته، فرشی بسیط گسترده، سقفی رفیع بر [د]اشتند، از برای مطالعه با صبره ترا سراج و هاج^۸ پدید آوردند. نیک حاضر باش! آن نور با تو [د]هد^۹ که از

۱. زمر: ۶۸. اصل: + یا.

۲. زمر: ۶۸.

۳. تکویر: ۱ و ۲.

۴. ابراهیم: ۴۷.

۵. انسان: ۱۳.

۶. اصل: شرفت.

۷. زمر: ۶۸.

۸. اشاره به آیه «وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا» (ملک: ۱۳).

۹. اصل: بآتوهد.

شَعَشَعَةُ نَوْرِ خورشید پدید می‌آید که نظمِ جُزْوِیِ تو می‌دهد. چون نوبتِ مَتَاعاً [۳۴۶] اِلَى حَیْنٍ^۱ بگذرد هذ (کذا) برای چه خواندند این الهام از غیب برای چه سِرِّ راندند؟ آری حیات حیات زانله فانیه مضمحلّه این عالم چو فانی گردد، مصراع:

چو خزینه گشت خالی سِرِّ پاسبان ندارم^۲

سِرِّ إِذَا الشَّمْسُ كَوَّرَتْ ظاهر شود و إِذَا النُّجُومُ انْكَدَّرَتْ حُكْمِ خود برآند، چنانکه در خزان برگ از درخت فروریزد، سیارات و کواکب از افقِ اعلیٰ فروریزد، روی خورشید سیاه کنند^۳. «و الأَرْضُ» اشارت بزمنِ قیامت است. فضایی دیگر ظاهر شود، بیت:

از صبحِ بپرسید که او راست بگوید کان مایه^۵ نور از درِ پی‌بند که دارد

جرمِ انور که نوربخشی کرد قمر را او نور از که می‌گیرد، بیت:

با بدان کم نشین که صحبت بد گرچه پاکی ترا پلید کند

آفتابیی بدان عظیمی را پاره‌ای ابر ناپدید کند^۶

چو روی جرم انور سیاه شود، ثوابت و سیارات چو برگ از درختان فروریزند، تصرفات ربوبیت در ازلِ اَزَالٍ وسایط را و وسایل از میان برگیرد، بدر و قمر و هلال نور از خورشید گرفتند^۷ مِنَ الْفَضَا [ء] یَبْدُوا وَ اِلَى الْفَضَا [ء] یَبْدُوا اِلَى الْفَضَا [ء] یَعُودُ، جرم [۳۴۷] انور منور کرده بود از آن اصلِ نور که از سِرِّ نور الله ظاهر می‌شد تا قیامت را منور گرداند، مصراع:

مشتی خاکم چه آید از مشتِ خَاکِ^۸

۱. یس: ۴۴.

۲. میرخواند در فصل مربوط به حضرت رسول، بعد از بیان خروج نور نبوت از صورت عبدالله بن عبدالمطلب، این مصراع را به استشهاد گرفته است (میرخواند، ۱۳۶۲: ۲۹۰/۱).

۳. اشاره به نشانه‌های برپایی قیامت.

۴. زمن = زمان.

۵. اصل: مابه.

۶. این دو بیت از سنایی است (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۰۶۵). این ابیات در اورداد الاحباب (ص ۱۱۳) نیز با اندک تفاوتی تفاوتی آمده است.

۷. اشاره به نشانه‌های برپایی قیامت.

۸. سعید نفیسی این مصراع را جزو اشعار ابوسعید ابی‌الخیر آورده است. صورت کامل آن به این صورت است:

گر فضل کنی ندارم از عالم پاک ور عدل کنی شوم بیک باره هلاک

روزی صدبار گویم ای صانع پاک مشتِ خاکم چه آید از مشتِ خاک

(نفیسی، ۱۳۳۴: ۵۴).

باخرزی یک بار دیگر از ابوسعید یاد کرده است (نک: باخرزی، ۱۳۴۰: ۱۴).

با [۱] این همه تهدید این چه احوالست که در پیش است؟ حکم حکمتش این تقاضا کرد که سَبْعِينَ أَلْفِ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ^۲ وَ ظُلْمَةٍ^۳ در پیش نظر تو داشت، و الا اگر بر تو کشف شود کشف شود که تو از کجا آمده‌ای و به کجا می‌روی، از وجود تو نشانی نماند. این همه تمناهایی که در وجودت هست هیچ نماند. أَظْهَرُ مِنْ كُلِّ ظَاهِرٍ عَيْنِ صَمْدِيَّةٍ اَوْسْتِ، أَلَّذِي فِي ظَاهِرِيَّتِهِ بَاطِنٌ وَ فِي بَاطِنِيَّتِهِ ظَاهِرٌ، [أ] بَعْدُ مِنْ كُلِّ بَعِيدٍ، أَقْرَبُ مِنْ كُلِّ قَرِيبٍ، بَدَتْ حَتَّى لَا عَيْنٌ وَ ظَهَرَتْ حَتَّى لَا بَيْنٌ. اما اگر درین میانه مناجاتی کنی و اگر درین عجز و افتقاری برین حَضْرَةَ عَرْضَه كُنِي، مصراع:

گهی عاشق نمی‌یابد گهی سرگشته کم دارد^۴

و اگر شکستگی نمائی و عجزی ظاهر کنی و گوئی که جز من دیگری یابی که امور عالم بدان منظوم شود، اما من [۳۴۸] چون تو کم یابم که با یاد تو دمی برآرم، يَا خَفِيَّ اللَّطْفِ أَدْرِكُنَا بِلُطْفِكَ الْخَفِيِّ. در مقام شکر از آن صدیق روزگار پرسیدند که: حَقُّ تَرَا چگونه می‌دارد که گوئی جز من بنده دیگر ندارد؟ اگر من در پاکی کوشمی نیز زیادت کند. باز آنجا رویم، وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا. آن عزیز خود را گفت: «عبدالله مردی بود بیابانی، می‌رفت به طلب آب زندگانی، فرارسید ناگاه بخرقانی. چندان بخوردند آب زندگانی که نه عبدالله ماند نه خرقانی»^۵. پس چه ماند؟ وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، وَ نُورِ كَانِ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْئاً رَا در در مَشْكُوهَ «فَعَالٌ مَا يَرِيدُ» متجلی گردانند تا هر چه تکیه‌گاه تو بود از تو دور کنند. نسخه معاملات را پیدا کنند، جریده سیر و سلوک را پدید آرند. وَ وُضِعَ الْكِتَابُ، این وضع کتاب از برای علمتست نه برای علم خود - [جَلَّتْ] عَظَمَتُهُ. او بجمله اشیاء محیط است. أَحَاطَ^۶ أَحَاطَ^۷ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا. وقتی خوش است، اگر ذوقی رسد خبری باز ده، شعر:

۱. اصل: سبع.

۲. اصل: انور.

۳. صورت کامل حدیث چنین است: «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَ ظُلْمَةٍ لَوْ كَشَفَهَا لِأَحْرَقَتْ سَبِيحَاتِ وَجْهِهِ وَجْهَهُ كُلِّ مَنْ أَدْرَكَه بَصْرَهُ» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷: ۱۰۲).

۴. در رساله در عشق (باخرزی، ۱۳۴۰: ۲۱) چنین آمده است: گهی (متن: کنی) عاشق نمی‌یابد/ گهی (متن: کنی) کنی) دلخسته کم دارد.

۵. از خواجه عبدالله انصاری است و با اندک تفاوتی در مجموعه رسائل او آمده است (انصاری، ۱۳۷۲: ۶۷۹/۲).

۶. کهف: ۴۸.

۷. طلاق: ۱۲. اصل: احاطه.

وَأَنْتَى لَا أُرِيدُكُمْ فِرَاقَا وَلَكِنْ هَكَذَا حُكْمُ الزَّمَانِ^۱
 آری، با بلی می‌دهند فراق را و فراق را با بلی می‌دهند^۲، بیت:
 غازیان طفل خویش را پیوست تیغ چوبین ازان دهند بدست،
 تا چو این طفل مرد کار شود تیغ چوبینش ذوالفقار شود^۳
 پاره‌پاره اندک داغ فراق می‌نهند تا مرید و مراد خو بازکنند، بیت:
 داغ فراق^۴ ز من دمار برآورد شربتِ وصلت کجاست^۵ سوختم آخر
 آری! «وَوَضِعَ الْكِتَابُ». مرد روستایی قراضه‌ای پیش صَرَاف آورد. در نظر صَرَاف
 حقیقت شد که این بسطامی است یا کجائیس. آن قراضه را بر سنگ پاره‌ای می‌زند. آن
 قراضه را بر محک زدن از برای آن نیست که او نمی‌داند. اگر او خود نداند صَرَافی را نشاید،
 اما متاع ترا به تو می‌نماید. علم او را وجود [و] عدم تفاوت نکند، [مصراع]:
 راه تاریک بود و منزل دور

بر سر راهی دیلان (کذا) نصب کردیم. آن دیلان (کذا) کیانند؟ وَجِيءٌ بِالنَّبِيِّينَ^۶ بَلَّغَ مَا
 أَنْزَلَ إِلَيْكَ^۷، چگونه بیرون آمدید اگر یک سِرّ از اسرارِ وحی ما^۸ شَمَا^۹ «جِيءٌ بِالنَّبِيِّينَ» سید

۱. شعر از محمد بن نصر بن منصور ابی سعد القاضی الهروی (د. ۵۱۸ق). است:

أودّعكم وأودّعكم جناني واثثُرُ دمعِي تَثَرَّ الْجُمَانِ
 وَاَنْتَى لَا أُرِيدُ لَكُمْ فِرَاقَا وَلَكِنْ هَكَذَا حُكْمُ الزَّمَانِ

(ابن تغری بردی، ۱۳۹۱ق: ۵/۲۱۸).

۲. بازی لفظی با «بلی» که هم به معنی بله به نشان تصدیق و هم به معنی بلا و عناست. سنایی گفته است:

از برای یک بلی کاندر ازل گفته است جان تا ابد اندر دهد مرد بلی تن در بلا

(سنایی، ۱۳۸۸: ۲/۴۱).

۳. از سنایی است (سنایی، ۱۳۸۲: ۱/۲۰۷).

۴. اصل: فراغت.

۵. اصل: + که.

۶. زمر: ۶۹. صورت کامل آیه به این صورت است: وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوَضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءٌ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءُ وَفُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يظَلْمُونَ.

۷. مانده: ۶۶.

۸. به قلمی دیگر پایین کلمه، واژه‌ای شبیه «با» نوشته شده است.

۹. به خط دیگر بالای کلمه نوشته شده: «نبرد» یا «بتور».

فروگذارید، چنان است که هیچ نرسانیدید. وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ^۱. جانبازان را حاضر کنید «وَالشُّهَدَاءُ»^۲، مصراع:

کاری که بجان رسیده بازی نبود

فروید انبیاء شهدا اند، انبیا [ء] با شهدا اند، فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدَّيْقِينَ. شهید در شهادت خود [۳۵۰] صدیق است. ابوبکر در صدیقی خود فاروق^۳ است، مصراع:

گر رحمت تو آب قیامت نبرد

وَهُمْ لَا يظْلَمُونَ^۴، قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ^۵، ازین عَقَبَات هیچ دستاویزی دیگر نیست جز «بِفَضْلِ اللَّهِ». «فضل» چه بود؟ آن بود که عمل را جز با مقاسمه کنند و زیادتى دیگر بدهند که عمل را به آن تعلقى نبود، هر چه «يَعْلَمُونَ» و «يَكْسِبُونَ» و «يَصْنَعُونَ» و «يَفْعَلُونَ» بود مقاسمه کنند. آنگاه سِرُّ «فضل الله» آشکارا کنند، بیت:

آن روز که بادِ حشر عالم سپرد شمشیر قیامت شکم خاك دَرَد،
گو آتش دوزخ همه بر من ریزید گر رحمت تو آب قیامت نبرد
بسیر و سلوک خود شاد بودن معنی ندارد. اولوالعزمان^۶ چه خواهند برد؟ مُرسلان چه خواهند برد؟ مقربان ملا اعلی چه خواهند؟ [مصراع]:

شادم بجمالِ یار شادم

ای از ما زبان یافته قُل! ای لطفِ ما نُطق^۷ ترا از هوا پاک کرده بحکم و مَا يُنطِقُ عَنِ الْهَوَى^۹ قُل! خداوند! چه گویم با مفلسان امت خویش، با شکستگان امت خویش. درین

۱. مانده: ۶۷.

۲. زمر: ۶۹.

۳. فاروق، به معنی جداکننده و فرق گزارنده بین حق و باطل، لقب عمر بن خطاب است.

۴. آل عمران: ۲۵.

۵. یونس: ۵۸.

۶. اصل: سیر.

۷. اصل: الوالعزمان.

۸. اصل: + ما.

۹. نجم: ۳.

میان‌ه هیچ موجب فَرَح نیست جز فضل ما. «فضل» از که می‌آید؟ و اِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ^۱. «رحمت» از کجاست؟ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ [يَشَاءُ]^۲. مشیت ما خود حکم برآند، سِرِّ «فضل» «فضل الله» آشکارا کند. هوشیار باش تا روش تو چشم‌زده تو نشود. آگاه باش تا چشم تو بر هیچ روش نیفتد. مبین و به‌بین: از خود مبین که باطل شود، ازو بین که کرامت حاصل شود و، هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ^۳.

مسافری بخانقاهی درآمد. شیخ خانقاه او را گفت: شیخ ترا به چه می‌فرماید؟ گفت: می‌فرماید^۴ [۳۵۱] طاعت می‌آر و تقصیر می‌بین. شیخ گفت: این سخن اطفالست. بایستی که ذکر «تقصیر» نکرده، گفتمی هیچ مبین که «الف» هیچ ندارد^۵، که اگر تقصیر بینی آخر چیزی دیده باشی. وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا^۶. در آن لحظه که سر بر بالین می‌نهی^۷، نه ازبهر تجلّی جلال او می‌نهی؟ چون لمعه‌ای از آن نور پدید آید، خویشان را در دریاها و شهرها می‌بینی که هنوز نیافریده است. باصراً تو اگرچه بغفلت از کار فرومانده است، سِرِّ از اسرار نور الله بازارها می‌آفریند تا تو در آن بازارها طواف می‌کنی و در آن دریاها باحت^۸ می‌کنی. انبیا را به در تو می‌فرستد. این چیست؟ وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا^۹. مصطفی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - چون نماز کردی فرمودی: صفوف راست راست دارید، که من چنانک از پیش می‌بینم از پس می‌بینم. پس چون دیده حسس بین (؟) آنجا نیست، این پس به کدام نظر [است]؟ آن نظر از سِرِّ «بِنُورِ رَبِّهَا» بود. اندکی جهد کن تا حضوری بدروغ بحاصل کنی. امکان دارد که حقیقت شود، بیت:

۱. آل عمران: ۷۳.

۲. بقره: ۱۰۵.

۳. یونس: ۵۸.

۴. اصل: + گفت می‌فرماید.

۵. ظاهراً مثل گونه‌ای بوده است. سنایی گفته است:

هر روز دگر لام کشی ازپی خوبی

زین لام چه سودت که الف هیچ ندارد

(سنایی، ۱۳۸۸: ۸۴۵)

۶. زمر: ۶۹.

۷. اصل: + که.

۸. اصل: سیاحت.

۹. زمر: ۶۹.

۱۰. اصل: صل.

گرفتم کز غم من غم نداری عَفَاكَ اللهُ دروغی^۱ هم نداری^۲
 آن هندو را که از هندوستان می‌گیرند^۳، بند و زنجیرش می‌نهند از خوفِ آن تا نگریزد،
 اما چندانک مدتی باشید و خدمت‌های شایسته کرد، تخت یافت و شمشیر یافت.
 اکنون استعداد گریختن بیش از آن است اما نگریزد، چرا که مجاز حقیقت شده است،
 مصراع: [۱]^۴

می‌آمد تا سر برد، در حقیقت سر نهاده^۵ شد و، بیت:

اندرین کوی خانه‌ای باید گر کلیدان بچپ بود شاید^۶
 هرگز روزی درِ خلوة‌خانه محکم [۳۵۲] نکردی و درافزارها^۷ در استوار نکردی. پرده
 پیش و پرده پس نیاویختی. سد^۸ حواس صورت نکردی تا فتح حواس باطن دیدی^۹. درها
 درها بسته و نورها در سِرِّ و اَشْرَقَتِ الْأَرْضِ بِنُورِ رَبِّهَا^{۱۰}، بیت:
 اگر یکدم تواز خود بی خود آیی ازو بیخود عیان بینی خدایی
 [بیت]:

بربند دو دیده تا دلت دیده شود زان دیده جهانی دگرت دیده شود
 آری! خداوندا رخت فروگرفتیم، بار فروگرفتیم، وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُورًا^{۱۱} أَبْكَأُ بَكَاءٍ در
 در انتهاء فضای واسطه رایت و فتیلة (۴) إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا^{۱۲}، رحیما! بیت:
 گر توام دست‌نگیری شده گیر این همه رنج‌رهی بیهده گیر
 جماعتی با تو هم‌زانو نشسته، تو در سِرِّ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا و اِشْشَانِ در سِرِّ و اَشْرَقَتِ الْأَرْضُ

۱. اصل: دورغی.

۲. شعر از انوری است (انوری، ۱۳۳۷ - ۱۳۴۰: ۱۳۴۰/۲: ۹۲۳).

۳. اصل: + و.

۴. مصراع در متن نیامده است.

۵. اصل: نهادن.

۶. از سنایی است (سنایی، ۱۳۸۲: ۳۳/۱).

۷. اصل: افرازها.

۸. اصل: صد.

۹. در اوژاد الاحباب (۳۱۸/۲) این گونه آمده است: خواب سد حواس ظاهر است و فتح حواس قلب.

۱۰. زمر: ۶۹.

۱۱. نور: ۳۹. اصل: و لم يجعل الله له من نور.

۱۲. نور: ۴۰. ظاهراً جمله افتادگی دارد.

بُنُورِ رَبِّهَا نابوده‌ها می‌بیند و ناشنوده‌ها می‌شنود تا عصمت و رضای ایشان بخلل نشود تا اگر ناگاه از حوادثِ ایام چیزی ظاهر شود، ایشان [ب-]رضای پیش روند جز آنکه جام نه‌بیند^۱ فروبری کاری دگر هست (؟).

ایشان بجز از خرقه نشانها دارند^۲

هر بار که طیفور ابن [عیسی]^۳ بر آن دیه برگذشتی، گفتی ازین دیه دزدان بوی مردی می‌آید، مصراع:

مرد این ره را نشانی دیگر است^۴

بیچاره قیس بن عامر! آن جوان را کاری افتاده^۵ بود. چون به خاک دفن کردند، او به آن گورستان درآمد و فریاد می‌زد، شعر:

أَرَادُوا لِيخْفُوا قَبْرَهَا عَنْ مُحِبِّهَا وَ طَيْبُ تُرَابِ الْقَبْرِ دَلَّ عَلَى الْقَبْرِ^۶

رفتیم، شب بخیر باد.

و الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ. تَمَّ مَجْلَسٌ مِنْ مَجَالِسِ شَيْخِ الْإِسْلَامِ قُطْبِ الْأَنَامِ سَيْفِ الْمِلَّةِ وَ الدِّينِ الْبَاخْرَزِيِّ - تَعَمَّدَ [ة] اللَّهُ بِرِضْوَانِهِ - وَ السَّلَامُ.

۱. شاید کلمه تصحیف «نیبذ» باشد.

۲. سمعانی، ۱۳۶۸: ۲۰. صورت کامل آن در ذیل همین صفحه (نسخه آ) این گونه آمده است:

مردان رهش ز عشق جانها دارند در کلبه درد خود نهانها دارند

ای شیخ مرقعی به صد رنگ می‌پوش که ایشان بجز از خرقه نشانها دارند

۳. مقصود بایزید بسطامی است.

۴. مقایسه کنید با این بیت سعدی:

منزل عشق از جهانی دیگر است مرد عاشق را نشانی دیگر است

(سعدی، ۱۳۷۵: ۷۹۷)

۵. اصل: + او.

۶. در کَشْکُولِ شَيْخِ بَهَائِي (۱۴۰۳: ۱/ ۹۴) از قول مجنون درباره لیلی آورده شده است: «لما ماتت لیلی اتی المجنون الی الحی و سئل عن قبرها و لم یهدوه الیه، فاخذ یشم التراب کل قبر یمر به حتی شم تراب قبرها فعرفه و انشد:

أرادوا لیخفوا قبرها عن محبها و طیب تراب القبر دل علی القبر

ثم ما زال یمر البیت حتی مات و دفن الی جنبها».

ب: مجلس دوّم

مجلس وعظ شیخ سیف الدین^۱

رحمة الله عليه [29a]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِعَوْنِكَ يَا مُعِينُ

جاءَ في الأحاديثِ النَّوِيَّةِ وَ الْمَوَارِيثِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ: إِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنْ عَمَلٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ جُوعٍ وَعَطَشٍ^۲. پادشاهان! میامن الفاظ سید کاینات به روزگار کافه مومنین و مومنات در رسان. انوار اسرار که در حدیث بزرگوارست، بر خاطر صغار و کبار مکشوف گردان. صدهزار شمع مغفرت به ارواح گذشتگان این جمع در رسان. فرزندان هر یک به انوار علم علما و آثار عمل صلحا آراسته دار. جمله را وقتی خوش و عیشی صافی، دلی از محنت محبت غیر تو مبرّا، جانی با نور شوق حضرت تو آشنا روزی گردان. یک زمان گوش و هوش حاضر کن که ختم انبیا و خاتم اصفیا، عمده مفاخر عالم و قدوة مآثر بنی آدم، سلطان سریر رسالت و صاحب قران اقالیم جلالت - علیه أفضل الصلوات و أكمل التحیات - چنین فرمود که: هیچ عملی از اعمال خیر به حضرت آفریدگار - تعالی و تقدّس - از گرسنه داشتن و تشنه گذاشتن نفس دوست تر و پسندیده تر نیست. گرسنگی و تشنگی به چه سبب از انواع مجاهدات دوست تر آمد؟ از آنک شکننده دشمن نفس است. چون نفس آدمی دشمن ترین دشمنان است، لاجرم قهر او دوست ترین دوستان است. پادشاهان از همه چیز دو چیز دوست تر دارند: دوست نوازی و دشمن گذاری. سخن قاضی سجاوندی است - رَحِمَهُ اللَّهُ - که: از همه چیزها دو چیز خوشتر: [b29] دوست را دوباره دیدن و دشمن را دوباره دیدن. یکی از پادشاهان را پرسیدند که: از لذات عالم نزدیک شما کدام خوشتر است؟ گفت: رفع ودود و خفّض حسود. فرمود که: برداشتن دوست به درجیات

۱. دوستم، علی صفری آققلعه، از وجود این دست‌نوشته مرا آگاه کرد. از او سپاسگزارم.

۲. صورت کامل تر آن در احیاء علوم الدین (غزالی، بی تا: ۸/۱۴۷) آمده است: «جاهدوا أنفسکم بالجوع و العطش فان الأجر فی ذلک کأجر المجاهد فی سبیل الله و انه لیس من عمل أحبّ إلى الله من جوع و عطش».

عزت و فرو گذاشتن دشمن به درکات محنت و ازین است که با داود - علیه السّلم - خطاب آمد که: یا داوُدُ عَادِ نَفْسَكَ فَلَئْسَ لِي فِي الْمُلْكِ مَنَازِعٌ غَيْرَهَا^۱. ای داود! با نفس خود دشمنی دار که در ملکوت آسمان و زمین حضرت جلال ما را جز نفس آدمی هیچ منازعی نیست. ابلیس که خمیرمایه فجور است، اصل همه معاصی و شرور است، با خبث طینت و لوث بنیت خویش جغد ادبار و جرت کمارش (کذا) در هوای تجرّ و تکبر تا بدین مقام پیش نبرد^۲ که: اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، من بهتر از آدمم. باز بوم لوم نفس بشر - که چهاردانگ شر است (کذا) - در این هوا پرواز کرد که: مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي^۳ اَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى^۴، بنگر که تفاوت میان سخن ابلیس «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» و میان محالی که از نفس پلید فرعون برآمد چند است؟! یکی می‌گوید مرا تو آفریده [ای] و یکی می‌گوید «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»! تا خردمندان جهان را مقرر شود که در نفس آدمی مایه منازعت حضرت احدیت و بارگاه صمدیت است. یکی از مشاهیر مشایخ را پرسیدند که: بت بزرگتر کدام است؟ گفت: نفس آدمی چنانک نفس را بت پرستیدن شرک جلی است، بت نفس اماره پرستیدن شرک خفی است. گرسنه داشتن نفس اماره از آن دوست‌ترین کارهاست که شکستن بت است و شکستن بت سنت ابرهیم خلیل است و فرمان [۳۰a] ملک جلیل برین است که: فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا. اگر سگ نفس فرعون دهان^۵ [به] تحریک^۶ گرسنگی بسته بودی، هرگز دهان بدین دعوی باطل نگشودی که: مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي. اگر آتش تشنگی کام مرده‌ریگش را خشک کرده بودی، هرگز این ندا به انجمن جهان درندادی که: اَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى، و لیکن مثل این محال از شکم سیر برآمد. ارباب حکمت چنین گفته‌اند که: سیری چشم‌بند دیده بصیرت است، لنگر سفینه فکرت است، پای‌بند باز راز است، خواب غفلت دل بیدار است، نقاب جمال

۱. نک: میبیدی، ۱۳۳۹: ۷۹/۱۰.

۲. احتمالاً: ببرد.

۳. القصص: ۳۸.

۴. النازعات: ۲۴.

۵. اصل: + ایبکم.

۶. آل عمران: ۹۵.

۷. روی کلمه خط کشیده شده است.

۸. اصل: بعریک.

مشاهدت است، سحاب آفتاب مکاشفت است، سجن روندگان راه است، که معده پُر مزه عبادت را بُرد، بیخ شجره ارادت را ببرد، نشاط خدمت کم کند. گرسنگی تن را مزاج جان بخشد و سیری جان را رنگ تن دهد که، الْبُطُونُ إِذَا شَبَعَتْ صَارَتْ الْأَرْوَاحُ أَجْسَاداً وَإِذَا جَاعَتْ صَارَتْ الْأَجْسَادُ أَرْوَاحاً^۱. جان را رنگ تن بُوَد مرد زمینی باشد و چون تن مزاج جان گرفت مرد آسمانی شود. ادريس به مقامِ وَ رَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً^۲ از آن رسید که تنش مزاج جان گرفته بود و قارون به چاه فَحَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ^۳ از آن فرورفت که جاننش رنگ تن گرفته بود. باری! اکنون روزه ماه رمضان را تنها همه مزاج جان گرفته است و جانها همه شوق قبول رحمن پذیرفته. هنگام محو خَطِيَّات است، وقت اجابت دَعَوَات است، موسمی بزرگوار است، میقاتی امیدوار است، بهار پُرانوار و ازهار دلهای ابرار است. نوروز جهان [b۳۰] افروزِ جانهای اخیار است، وقت نثار آثار رحمت پروردگار است، ماه عبادت است، آفتاب سعادت است، هنگام طلوع ستاره تحقیق است، مقام نزول سیاره توفیق است، زمان دمیدن صبح آیدای است، اوان وزیدن نسیم آزادی است، صیام روز او مکتوب است، قیام شب او متروپ است (کذا)، ساعات او مواقیط طاعات است، لحظات لمحات او مزارع و مراتع حَسَنَات است. مجامع و صوامع به انارت شموع و مصابیح او پُر نور است، مساجد و معابد از اقامت جموع تراویح او معمور است، مغرس نهال آمال فقرا و مساکین است، محبس جهال و ضلّال و شیاطین است. شب او روز و روز او دلفروز است. زکوة او درویش را نصاب است، صدقه او توانگر را تخفیف حساب است، انفاس درو همه تسبیح است، ارواح ازو جمله در تراویح است. وقت رفع^۴ رقعۀ دعاست، فرصت استجلاب نَعْماست، هنگام عرض قصه نیاز است، نوبت پرواز باز است، مستان شراب شهوة را وقت هشجاری است، خفتگان خواب غفلت را صبح بیداری است، شهر صیام و قیام است، فصل اطعام و اکرام ایتم است، فاتحه^۵ او دیباجه صحفیه تایید است، خاتمت او طلایع موکب میمون عید

۱. نک: نیشابوری، بی تا: ۸/۳.

۲. مریم: ۵۷.

۳. قصص: ۸۱.

۴. اصل: رفع.

۵. در اصل: از.

است، رونق روزبازار اهل ایمان است، بوفان (کذا) مکرمت و احسان است. هر شب صدهزار گل لعل و زمردپوش^۱ قنادیل در ریاض مساجد بشکفت. تو گویی در عین تشرین موسم نیشان است، فرش زمین از بسیاری چراغ و شمع^۲ بسان هفت آسمان است. این هم که شنیدی [a۳۱] وصف جمال و نعت^۳ کمال ماه رمضان است. پادشاهها! جگر تفسیده روزه‌داران را به زُلّال نوال خود سیراب دار. دیده‌های خواب‌رمیده شب‌بیداران را از سرمه روشنایی آشنایی خود تا ابد منور دار. ای فضل تو دستگیر هر بیچاره‌ای! ای لطف تو پای مرد هر آواره‌ای! ای رحمت تو پناه عاصیان شرمنده! ای رافت تو دستگاه جافیان^۴ سرافکنده! صیام روز به امید رضای تو، قیام شب به پیوند بقای تو، شب قدر روز نوال مشتاقان تو، صبح عید شب وصال عاشقان تو، به آب دیده و آتش سینه دل‌هائ شکسته یتیمان در بامداد عید و به آه باجه جگره‌ها خسته غریبان در شبانگاه عید که در آن روز که نوبت عیدی بزنند و ما از نمازگاه دنیا رفته باشیم، کبابه^۵ (کذا) خضرات عید علم به صحرا زند و ما در خاک خفته باشیم، امداد الطاف خود را رفیق طریق و مونس مضیق ما گردان. در سحرگاه عید که دوستان شمعها به گورستان برند، از مایده عیدی نصیب گذشتگان به درویشان دهند کورهای غریبان و بی‌کسان هول پزمان^۶. ای باطن به ذات و ای ظاهر به صفات! صدهزار شمع نور و مشعله سرور به جان پزمان بیچارگان و بی‌کسان دررسان، یا إله العالمین و یا خیر النَّاصِرین، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

۱. اصل: زمردبوس.

۲. در اصل قنادیل است که روی آن خط کشیده شده است.

۳. اصل: نعت.

۴. اصل: حافان.

۵. ظاهراً «کتابه» و به معنی لشکر است.

۶. از «کورهای...» تا اینجا ظاهراً اضافه است.

منابع

- ابن تغری بردی، جمال‌الدین ابی‌المحاسن (۱۳۹۱ق/۱۹۷۱م). النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، تحقیق الدكتور ابراهیم علی طرخان، قاهره: الهيئة المصریة العامة للتألیف و التشر.
- ابوسعید ابی‌الخیر (۱۳۳۴ش). سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر، تصحیح سعید نفیسی، تهران: کتابخانه شمس.
- افشار، ایرج (۱۳۴۱ش). «سیف‌الدین باخرزی»، مجله دانشکده ادبیات، سال نهم، شماره ۴، ۵۸-۲۸.
- افشاری‌نیا و دیگران (۱۳۹۴ش). «بررسی تفسیر زاد‌المذکرین از منظر سبک منبری»، نامه فرهنگستان، دوره پانزدهم، شماره ۱ (پیاپی ۵۷)، ۸۸-۱۰۶.
- انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۷۲ش). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، به‌کوشش محمدسرور مولایی، تهران: توس.
- انوری ابیوردی، اوحدالدین (۱۳۳۷-۱۳۴۰ش). دیوان انوری، به‌کوشش محمدتقی مدرّس رضوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- باخرزی، ابوالمفاخر یحیی (۱۳۴۵ش). اوراد الاحباب و فصوص الآداب (جلد دوم)، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.
- باخرزی، سیف‌الدین (۱۳۴۰ش). رساله عشق سیف‌الدین باخرزی، به‌کوشش ایرج افشار، مجله دانشکده ادبیات، سال هشتم، شماره چهارم، ۱۱-۲۴.
- _____ (۱۳۵۳ش). وصایای سیف‌الدین باخرزی برای سید شمس‌الدین محمد بن حسن بن علی حسینی، به‌کوشش ایرج افشار، مندرج در: فرهنگ ایران زمین، شماره ۲۰، ۳۱۶-۳۲۳.
- _____ (۱۳۴۱ش). منقولات از اوراد الاحباب در مقامات و کرامات سیف‌الدین باخرزی ذیل نماز احزاب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال نهم، شماره ۴، ۷۴-۵۹.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۰ش)، «لطائف قرآنی در مجالس سیف‌الدین باخرزی»، معارف، شماره ۵۲، ۳-۲۴.
- خلیل شروانی، جمال‌الدین (۱۳۷۵ش). نزهة‌المجالس، به‌کوشش محمدامین ریاحی، تهران: زوّار.
- دانش‌پژوه، محمدتقی (۱۳۴۸ش). فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دانش‌پژوه، محمدتقی و اسماعیل حاکمی (۱۳۶۲ش). نسخه‌های خطی (نشریه کتابخانه مرکزی و اسناد دانشگاه تهران) جلد یازدهم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- درایتی، مصطفی (۱۳۸۹ش). فهرست دستنوشته‌های ایران (دنا). ۱۰ جلد، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد کتابخانه‌شورای اسلامی.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۵ش) ← خلیل شروانی
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین مشرف بن عبدالله (۱۳۷۵ش). کلیات سعدی، به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: ناهید.
- سمعانی، شهاب‌الدین ابوالقاسم احمد بن ابی المظفر منصور (۱۳۶۸ش). روح‌الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، علمی و فرهنگی.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۲ش). حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه (فخری‌نامه)، به کوشش مریم حسینی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۸۸ش). دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، به کوشش محمدتقی مدرّس رضوی، تهران: انتشارات سنایی.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۳۵ش). الملل و النحل، ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، تصحیح سیدمحمدرضا جلالی نائینی، تهران: چاپخانه تابان.
- شیخ بهایی، محمد بن حسین (۱۴۰۳ق). الکشکول، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- صفری آق قلعه، علی (۱۳۹۱ش). «حیرت الفقهاء و خجلت الفصحا»، گزارش میراث، دوشماره ۵۲ و ۵۳، ۸۷-۹۴.
- عین‌القضات همدانی، تمهیدات (۱۳۷۷ش). به کوشش عقیف عسیران، تهران: کتابخانه منوچهری.
- الغزالی، ابی حامد (بی‌تا). إحياء علوم الدّین، ۱۶ جلد، دارالکتاب العربی، بی‌جا.
- قنّده (در بیان مزارات سمرقند) (۱۳۳۴ش). به کوشش ایرج افشار، تهران: کتابخانه طهوری.
- محمد بن یغمور (۱۳۹۶ش). سفینه ترمذ، تصحیح امید سروری با همکاری سیدباقر ابطحی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن.
- محمد بن منور، ابن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی (۱۳۶۶ش). اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- موحد، محمدعلی (۱۳۷۵ش). خمی از شراب ربّانی (گزیده مقالات شمس تبریزی)، انتخاب و توضیح محمدعلی موحد، تهران: شرکت تعاونی ناشران و کتابفروشان ایران.
- میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۳۹ش). کشف الاسرار و عدة الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری (۱۰ جلد)، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران: دانشگاه تهران.
- میرخواند، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی (۱۳۶۲ش). تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، زیر نظر دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابفروشی خیام.
- نفیسی، سعید (۱۳۳۴ش) ← ابوسعید ابوالخیر

- نیشابوری، نظام‌الدین حسن بن محمد (بی‌تا). تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، طبه و خرج آیاته و احادیثه، شیخ زکریا عمریات، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- و صاف شیرازی، شهاب‌الدین عبدالله ابن عزالدین فضل‌الله شیرازی (۱۳۳۸ ش). تاریخ و صاف الحضرة در احوال سلاطین مغول (پنج جلد در یک مجلد)، تهران: ابن‌سینا و جعفری.